

ز روش ماه تابنده کردند
ز نقش حرور هم کردند
منه تا کمر لب را بچکان
بروش لب پر خم کردند
لبش درین چهار بگرفت
میخای ز فرم آتش کردند
سیمای ز ان بر روی
نکن نقش خام کردند
لبم از شمع چون خورشیدند
از نرد دیده بر آتش کردند

منال لب ز پیش ما در آید
که کعب با غار ز نام در کردند

ز روش صفت کله کردند
ز روش حوسه بند کردند
در این سمانه بهر سرستان
لبش ساغر و در فتن کردند
کنند در بای دقت پیش
ز سخن تا کاه فتن کردند
نار نقش از سر سج دای
پس در دین فتن کردند
دور نقش بر چشم کردند
که سخن در تجلی کردند

افان کردند

زبان بردند از نام دران
بدل صبر و سخت فتن کردند
مدام نوشته ز فغان قامت
بدانان ز کلام فتن کردند
بواجبه پندند از لب جام
بکن شیشه قلعه فتن کردند
بکنند در سر کوشش دل از
بصد زار بر پند فتن کردند

چهره غم نقش بنیاد کردند
اسیر دلم آن سبب کردند
دلم که فرقتش دیوانه بود
ز کج قصه او انا د کردند
نار در نقش مرغه لم جانی
که ز نقش که نقش فتن کردند
بجای سر خون در جان فتن
رودان از دیده فرما کردند
مبارک از در فرم هر کرد
که نقش بر دم کشته کردند
غمش کان ما که شایسته عازر
از لبس جان فتن کردند
دند تا ز پند هر سبب باد
و غنچه بر لب فتن کردند